

سلسله دروس خارج اصول



موضوع : مشتق

پیشخوان

- مرحوم آخوند

مقدمه هفتم

سال چهارم

- مرحوم امام

۹۲ / ۱۰ / ۱۷

- حضرت امام

مقدمه هشتم

سه شنبه

جلسه ۳۷

در برخی مبدء، فعلیت ضرب است : ضارب

در برخی شائینت اثمار است : مشمر

در برخی ملکه اجتهاد است : مجتهد

در برخی حرفه نجاری است : نجار

هیأت به نحو واحدی وضع

شده است

ولی مبدأ متفاوت است

نکته : در این صورت تلبس به مبدء، نحوه خاص خودش را دارد
یعنی تلبس به حرفه آن است که فرد این شغل را انتخاب کرده باشد و تلبس به شائینت آن است که دارای این شائینت باشد.

بنابراین :

- اگر مبدء فعلیت تجارت باشد : کسی متلبس است که بالفعل تجارت می کند

- اگر مبدء، حرفه تجارت باشد : کسی که شغلش این باشد (و لو بالفعل تجارت نمی کند) متلبس است

مشتقاتی از قبیل مسجد، مفتاح، تاجر و حائک (پارچه باف) :
بدون اینکه به وضع هیأت های آنها توجه کنیم، دارای معنایی غیر از معنای سایر مشتقات هستند

- مسجد برای مکانی که برای عبادات مهیا شده است، وضع شده
- مفتاح برای وسیله ای که برای فتح باب مهیا شده است، وضع شده
- تاجر و حائک برای معنای کسیکه دارای حرفه تجارت و پارچه بافی است وضع شده اند

دلالت این گونه مشتقات بر این گونه معانی - به دلالت تصویری - مربوط به ماده است و مربوط به هیأت آنها نیست
به عبارت دیگر: فرق تاجر و ضارب در هیأت آنها نیست بلکه در **ماده** آنهاست

مشتقاتی مثل تاجر و خیاط ابتدا در معنای حرفه به صورت **مجازی** استعمال شده اند.

این استعمال مجازی یا تنها در **ماده** بوده در مجموع **ماده و هیأت** بوده

سپس استعمال در معنای مذکور استعمال **حقیقی** شده است [به اینکه وضع تعینی]

پس مجبوریم
بگوییم

عنایت و مناسبتی که باعث پدید آمدن مجاز ابتدایی شده :

نظريه درست

نظريه نادرست

مناسبت بین تجارت بالفعل و حرفه تجارت مثلا

استعمال کننده، کسی که حرفه اش تجارت است (با اینکه در لحظات از روز به این کار اشتغال ندارد) را به عنوان کسی که دائمًا مشغول تجارت است اعتبار می کند، و لحظات تجارت نکردن را عدم فرض کرده و اصلاً لاحظ نمی کند

مناسبت مجازی چنین نیست

چراکه خلاف متبادل است و آنچه از لفظ تاجر می فهمیم «مشغول بالفعل به تجارت» نیست بلکه «دارای شغل تجارت» است

طرفین بحث باید :

معنایی را به عنوان موضوع له تصور کنند که آن معنی جامع بین افراد باشد

۱

۲

۳

اعمی ها نمی توانند چنین جامعی را بیابند

لذا اصلاً ادعای آنها باطل می شود بدون اینکه رد حرف آنها احتیاجی به برهان داشته باشد.

دلیل تصور جامع توسط اعمی ها :

آنها مدعی اشتراک معنوی بین متلبس و ما انقضی هستند و نه اشتراک لفظی.

بررسی فروض جامع در
فرض اعم

۱

ذاتی

ترکیب تفصیلی

انتزاعی

قابل انحلال به مرکب

بسیط

۱. لفظ واحد باشد

۲. معنایی که موضوع له لفظ است، دارای **مصادیق** باشد که عبارتند از :

«ذات + مبدء = متلبس» و «ذات بدون مبدء (در حالیکه قبلًا متلبس بوده) = ما انقضی»
و در عین حال «ما سیتلبس» از مصادیق آن معنی نباشد.

در فرض «وضع برای
اعم» باید :

۲

۳. لفظ باید بر مصادیق مذکور به نحو حقیقت صدق کند

۴. لفظ بر ما سیتلبس به نحو **مجاز** صدق کند

اگر برای مصاديق خود، ذاتی باشد: آن را **جامع ذاتی** به حساب می آوریم

مثال : انسان برای زید و عمرو و علم برای فقه و فیزیک

چه عرضی باشد: مثل: قرمز برای خون و گل رز

چه اعتباری باشد مثل: ماشین برای پیکان و پژو

چه از زمرة معقول ثانی باشد مثل: علت برای آتش

اگر آن مفهوم برای مصاديق، ذاتی نباشد:
آن را **جامع انتزاعی** می نامیم

مفهومی که
موضوع له لفظ
قرار می گیرد:

۳

بیان جامع ترکیبی :

اما اگر در حال وضع: دو مفهوم و یک لفظ را در نظر بگیریم، مثلاً دو نوزاد را در نظر می گیریم و در نامگذاری واحد، هر دو را «زید» می نامیم، در اینجا ما با جامع ترکیبی مواجه شده ایم، یعنی لفظ واحد است ولی در حقیقت دو نام گذاری است و صرفاً اشتراک لفظی پدید آمده است

۴

گاه مفهوم مورد نظر، یک معنی را در خود دارد

مثال: قرمز برای خون و گل رز، جامع انتزاعی است و یک مفهوم واحد است

گاه مفهوم (که جامع قرار گرفته است) مرکب از چند خصوصیت است

مثال: آبشار مفهوم بسیط و واحدی است ولی آن مفهوم عبارت است از «آب + ریختن از بالا».

در اینجا برای پیدایش این مفهوم، ابتدا چند مفهوم دیگر تصور شده اند و بعد از آنها مفهوم واحدی ساخته شده و لفظ واحدی برای آن مفهوم وضع شده است

جامع انتزاعی

۵

۱. جامع بسیط انتزاعی

۲. جامع ذاتی

۱. مفهوم واحدی است که
از مفاهیم دیگر ساخته نشده است:

۲. مفهوم واحدی است که از مفاهیم دیگر ساخته شده است:

جامع انتزاعی قابل انحلال

پس:
مفهوم تصور
شده

۶

عالیم

«عالیم» نمی تواند برای مفهومی وضع شده باشد که جامع ذاتی بین متلبس و ما انقضی است، چراکه :

اما عالیم برای زید و عمرو جامع انتزاعی بسیط هم نیست:

چراکه هر معنایی برای عالیم به نحو بسیط در نظر بگیرید شامل بکر هم می شود.

جامع انحلالی هم نیست: چراکه جامع انتزاعی انحلالی در جایی تصویر می شود که در واقع هم انحلال صورت پذیرد در حالیکه در ما انقضی نمی توان گفت «ذات + عدم تلبس» در خارج موجود است

اولاً: متلبس یعنی «زید = ذات + مبدء» و عالم ذاتی زید نیست

ثانیاً: جامع بین زید (که بالفعل متلبس است) و عمرو (که «ما انقضی عنده المبدء» است)، اگرچه انسانیت است ولی انسانیت موضوع له لفظ عالم نیست.

ثالثاً: جامع بین زید و عمرو باید به گونه ای تصویر شود که بکر (آنچه بعداً متلبس می شود) را شامل نشود. در حالیکه اگر جامع، ذاتی عمرو و زید است، ذاتی بکر هم هست.